



دین مداری ناصر خسرو و مولوی در تقابل با دگراندیشان

سعیده پورنصیری بزنجانی

۱- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور کرمان

چکیده

ناصر خسرو و مولوی دو شاعر معروف ایرانی، که در قرن پنجم و هفتم، دوران پر تلاطم در سیاست و مذهب ایران زیسته اند. قرن پنجم هجری با تسلط ترکان غزنوی بر ناحیه خراسان، اوضاع آشفته ای بر مملکت حاکم است و اختلاف مذاهب نیز در این میان بیداد می کند. ناصر خسرو که بر مذهب باطنی است، به جهت سیاسی بودن این فرقه مبعوض خلیفه و در تبعید به سر می برد و پیوسته به لعن و طعن مخالفان مشغول است. قرن هفتم نیز دوره حمله و استقرار مغول در ایران می باشد که قتل و غارت‌های بی شمار آنان موجبات افسردگی ملت را فراهم نموده و اکثر مردم را به کنج عزلت برده و بسیاری به تصوف و عرفان پناه برده اند. مولوی در این دوران با سرودن مثنوی بدون اتکا به فرقه ای خاص، به طور کلی دگراندیشان را به واسطه تمثیل و حکایات مورد نقد قرار می دهد و به آن جنبه تعلیمی و عرفانی می بخشد و در دیوان شمس و همدر مثنوی با تکیه بر عشق و وحدت، وجود همه مذاهب را برگرفته از یک آبشخور می داند و اختلاف آنها را ناشی از ناآگاهی و خامی می شناسد. در این پژوهش با هدف شناخت نوع تعامل این دو شاعر با دگراندیشان، دیوان ناصر خسرو و مثنوی و دیوان شمس مولوی بررسی گردید و نتیجه گرفته شد که نگاه ناصر خسرو فردی بوده و فرقه ناصبی را که دشمن ترین فرقه می شناسد، به تناوب نام برده و فرق دیگر را نیز با بسامدی کمتر مورد طعن قرار داده؛ اما نگاه مولوی کلی است و اغلب کلیت مردم ناآگاه را مورد خطاب قرار داده و از نادانی آنها درباره مبدأ موجودات و شناخت خدا، گلایه کرده است و کمتر پیش می آید که فرقه ای خاص را نام ببرد. به طور کلی زبان مولوی عقیف تر و نرم تر از ناصر خسرو است. **واژگان کلیدی:** ناصر خسرو، مولوی، باطنیان، دگراندیشان



مقدمه

اختلاف مذاهب در قرون پس از اسلام بر سر خلافت علی (ع) و امامت آل او در تقابل با اهل سنت فرقه های زیادی را پدید آورد که تا کنون اثرات آن بر جامعه اشکار است. قرن پنجم هجری که ترکان بر ایران مسلط شده اند ناحیه خراسان علاوه بر ابتلا به فساد حکام ظلم و جور آنان گرفتار اختلافات مذاهب و جنگ و دعوای آنها با یکدیگر نیز هست. یکی از فرقه هایی که در این دوره جنبه سیاسی نیز دارد، باطنیان هستند که به دلیل ادعای خلافت با عنوان خلیفه فاطمی در برابر خلیفه بغداد ایستاده و مبارزات آنها موجب دشمنی اغلب فرق با آنهاست. ناصر خسرو پس از تحول روحی خود در مصر با خلیفه فاطمی همراه شده و به مقام داعی رسیده و به «حجت خراسان» شهره شده است وی در تعالیم باطنیان و تلاش برای معرفی این فرقه کوتاهی نمی کند. اساس تفکر آنان حب آل علی است و اهل سنت را بسیار مورد طعن و لعن قرار داده است. ناصر خسرو با وجود این که خود او را قرمطی و معتزلی می خوانند، اغلب معتقدان فرقه های دیگر را بد گفته است.

قرن هفتم هجری نیز به علت حمله مغولان به شدت دچار ویرانی و اضمحلال است. دانشمندان بسیاری کشته شده یا فرار کرده اند. مردم از شدت ناامیدی به تصوف و عرفان روی آورده و گوشه نشینی اختیار کرده اند مولوی در چنین شرایطی مثنوی و دیوان شمس خود را سروده است و اوضاع اجتماعی زمانه و اعتقادات مردمان را با تمثیل و حکایات نشان داده است. در این پژوهش با نگاهی به اعتقادات مذهبی ناصر خسرو و مولوی برآنیم تا نحوه تعامل این دو شاعر معروف را با دگراندیشان زمان خود بررسی کنیم و ببینیم هر یک از این دو تحت تاثیر تحولات زمانه چگونه با مخالفان اعتقاد خود سخن گفته اند؟

۱-۲. پرسشها

موضع گیری ناصر خسرو در مقابل دگراندیشان چگونه است؟
مولوی در برابر دگراندیشان چه رفتاری دارد؟

۱-۳. فرضیات

ناصر خسرو مخالفان عقاید خود را همچون چهارپایان دانسته است.
مولوی دارای اندیشه تساهل و تسامح است و مخالفان را ناآگاه می داند.

۱-۴. پیشینه تحقیق

در بررسی های انجام شده، پژوهشی که راجع به رفتار ناصر خسرو و مولوی با دگراندیشان انجام گرفته باشد دیده نشد اما در رابطه با عقاید این دو شاعر مقالات و پایان نامه هایی نوشته شده است که بر خی از آنها را بررسی می کنیم.
یحیی طالبیان (۱۳۷۹) در مقاله «حب علی (ع) در شعر ناصر خسرو قبادیانی شاعر قرن پنجم هجری» ضمن توصیف عقاید ناصر خسرو به عنوان محب اهل بیت ایاتی از این شاعر را به عنوان نمونه هایی ذکر کرده و چنین نوشته است که تمسک به ولایت موجب شهرت این شاعر و بغض مخالفان نسبت به او شده است. نویسنده نتیجه گرفته است که ناصر خسرو به دلیل پیروی از قرآن و ارزش های انسانی حضرت علی او را می ستاید نه به خاطر حسب و نسب.



یوسفی و عشقی (۱۳۸۶) در مقاله «سیمای حضرت فاطمه در آینه شعر حکیم سنایی و ناصر خسرو» ضمن اشاره به مذهب تشیع ناصر خسرو و تعصب او نسبت به اهل بیت، با استناد به ابیات ولایی ناصر خسرو و دفاع وی از خاندان علوی را بیان نموده است و در انتها نتیجه خاصی نگرفته جز این که گفته است شیوه ناصر خسرو سنایی در بیان فضایل فاطمه (س) به دلیل تعصبات اهل سنت، مدت‌ها رها و ابتر ماند و این مسئله گواه مظلومیت حضرت فاطمه است.

موحدی نژاد (۱۳۸۹) در پایان نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «تحلیل و بررسی اخلاق در آرمانشهر مولانا (با تکیه بر مثنوی)» مجموعه ملکات نفسانی مورد نظر مولوی را که آرمانشهر وی را می‌سازد بیان نموده است. نتیجه تحقیق این است که در آرمانشهر مولوی انسان باید درون را از پلیدی‌ها پاک کند تا بتواند راه رسیدن به کمال را طی کند صفاتی ممدوحی که در مثنوی به کاملان نسبت داده شده عبارت است از: عقلانیت و کیاست، مهربانی و ستم ستیزی، هدایتگری و ارشاد انسان‌ها، دوری از تعصب و خامی، سکوت و سخن گفتن سودمند.

۵-۱. اهداف تحقیق

۱. شناخت نوع نگاه ناصر خسرو و مولوی به دگر اندیشان

۲. مقایسه زبان انتقادی این دو شاعر در دو برهه زمانی خاص

۶-۱. روش تحقیق

این تحقیق به روش توصیفی-تحلیلی بر اساس منابع کتابخانه‌ای انجام می‌شود به این ترتیب که ابتدا عقاید مذهبی ناصر خسرو و مولوی بررسی شده سپس موضع‌گیری آنها در قبال مخالفان بر اساس آثارشان تحلیل می‌شود و در نهایت دیدگاه این دو شاعر مورد مقایسه قرار می‌گیرد.

۷-۱. جامعه آماری

این تحقیق بر اساس دیوان اشعار ناصر خسرو و مثنوی مولوی با نگاهی به سایر آثار این دو از قبیل وجه دین، سفرنامه، دیوان شمس و فیه مافیه انجام می‌گیرد.

۲. بحث

۱-۲. مبانی نظری

۱-۱-۲. اوضاع اجتماعی - مذهبی قرن پنجم

برای درک هر اثر ادبی و دلایل پدید آمدن آن نیاز به شناخت دوره و اوضاع و احوال حاکم بر فضای سیاسی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی داریم. به بیان سید جعفر شهیدی «شاعر خود انسانی است که در اجتماع به سر می‌برد و آنچه به او الهام می‌شود واقعیت‌هایی است که در اجتماع بر او می‌گذرد بدین ترتیب شاعر انعکاس از اجتماعی است که پرورده و بدو مجال بیان احساس داده، اجتماعی محدود یا گسترده (شهیدی، ۱۳۶۵: ۶۰)

ناصر خسرو در نیمه دوم قرن پنجم هجری قمری می‌زیست و طبعاً اوضاع سیاسی و اجتماعی این دوره بر وی تاثیر گذاشته و در آثارش مشهود است. به همین دلیل ابتدا باید بینیم تفکر حاکم بر این دوره چیست و روسای مذاهب مختلف چه نوع تعاملی با هم دارند.



۱-۱-۲. اختلاف مذاهب

این دوره خراسان تحت تسلط غزنویان بود و فرقه اسماعیلیه و کرامیه نیز برای رواج مذهب خود تلاش می کردند. در همین زمان متصوفه، اشعریان و اهل سنت نیز با یکدیگر در کشاکش بودند و پیداست که نزاع های مذهبی فراوانی روی کرده است. از سویینا به نوشته صفا، حکام و امرا هم دارای فساد اخلاقی بوده اند (ر.ک: صفا، ج ۲: ۱۲۰-۱۲۲) و گرچه برخی شعرا زبان به مدح همین امرا گشوده اند، تاثیر این فجایع در اشعار این دوره نمایان است. ناصر خسرو در این باره چنین سروده است:

گفتم چو رشوه بود و ریا مال و زهدشان

از کردگار باز بچه مبتلا شدم

از شاه زی فقیه چنان بود رفتنم

کز بیم مار در دهن اژدها شدم

اختلاف فرق و تبلیغات آنها به طوری است که خود امرا و سلاطین مانند محمود غزنوی نیز هر چندگاهی به یک فرقه متمایل می شود. سنایی مسلمانی را تنها زنده به نام می داند و بس. انوری اوضاع را طوری نابسامان می خواند که آدمیان فرق خر و آدم را نمی دانند! خاقانی نیز از نبود کرم و وفا گلایه می کند.

در این زمان تسلط ترکان بر ایران و ظلم های بی دریغ آنان بر مردم نزاع و کشمکش دو قوم را پدید آورده و باب تحقیر را از سوی ترکان و باب انزجار را از سوی ایرانیان گشوده بود.

مهمترین درگیری های این دوره نزاع های مذهبی است که بر اثر تعصب و شدت اختلافات دینی موجبات خرابی مدارس و کتابخانه های مذاهب را فراهم نموده است. شمار علمای مذهبی و فساد آنان و دخالت در امور سیاسی

حکومتی افزایش یافته و خشکی و تعصب جای حریت و آزادی را گرفته است. (صفا، ۱۳۶۹: ج ۲: ۱۳۷)

در این بلبشوی سیاسی و مذهبی فرقه ای که همیشه مبعوض و تحت تعقیب بوده باطنیانند که به علت اعتقادات شیعی خود ناچار از تقیه بوده و به نوعی زندگی زیرزمینی روی آورده بودند. (دفتری، ۱۳۷۶) یکی از دلایل مخالفت سرسخت خلیفه با باطنیان، سیاسی شدن دعوت آنها و دعوی خلافت بود. از سویی ترکان مسلط بر ایران خود نیازمند پشتیبانی از خلیفه بغداد بوده و در راه دشمنی با دشمنان خلیفه سعی بلیغ داشتند.

۱-۱-۲-۱. باطنیان

اینان گروهی از شیعیان هستند که امامت را به اسماعیل فرزند امام جعفر صادق ختم می کنند و او را امام هفتم می دانند. به همین جهت آنها را هفت امامی می خوانند. زمان سر بر آوردن آنان دوره حکومت سامانی است و تا قرنهای تبلیغ دین خود مشغول بودند و امروز ایران کمیاب و در سایر کشورها مانند افغانستان، تاجیکستان، هندوستان، تانزانیا، کنیا و... پراکنده اند. (راوندی، ۲)

اعتقاد اسماعیلیه مبنی بر تاویل گری است و می گویند تعداد کمی از مردم می توانند از طریق تاویل امامان به حقایق باطنی دین دست یابند و اینان همان اعضای فرقه اسماعیلی هستند که امامت امام اسماعیلی را پذیرفته اند.

۱-۱-۲-۲. فساد حکام

۱-۲-۱-۲. اوضاع اجتماعی - مذهبی. قرن هفتم



اوضاع اجتماعی ایران در قرون پیش از حمله مغول به دلیل کشاکش های مذهبی و اختلافات داخلی بسیار آشفته بود و این اوضاع برای برخی غیر قابل تحمل بوده ناچار به ترک وطن شده اند. درگیری و جنگ حکومتها و قدرتهای محلی و کشاکش فرقه ای و مذهبی گاهی چنان عرصه را بر مردم به خصوص اهل دانش و فرهنگ تنگ می گرفت که برای آنان راهی جز مهاجرت باقی نمی ماند. چنانکه بهاء الدین ولد را مجبور به ترک بلخ و مهارت به آسیای صغیر نمود. (گلپینارلی، ۱۳۶۳: ۸۰-۸۱)

قرن هفتم و هشتم وحشتناکترین دوران تاریخ ایران از حیث قتل عامها و کشتارها و ویرانی های بی پای است. این وضع با حمله مغول و انقلاباتی که بعد از آن رخ داد شروع شد و با تاخت و تازهای مایوسانه فرزندان محمد خوارزمشاه و سرداران و سپاهیان بی صاحب او که این سوی و آن سوی سرگردان بوده و حرکات مذبحخانه ای می کرده اند تکمیل شد و سپس با حمله مجدد مغول در زمان هولاکو و آزارهایی که در عهد جانشینان وی بر ایرانیان می رسید ادامه یافت. (صفا، ۱۳۶۹: ۴۹) حمله مغول در سال ۶۱۶ هجری به ایران نظم و ترتیب امور داخلی را به هم ریخت و اثر آن در همه جا و همه کس پیدا شد. اوضاع عرفا متصوفه هم دستخوش همین تغییرات بود چرا که امرای مغول دل خوشی از خانقاهیان و به طور کلی امور معنوی و علمی نداشتند. در حمله مغول دو عارف نامی ایران، شیخ نجم الدین کبری (مقتول ۶۱۸) و شیخ فرید الدین عطار (۵۴۰-۶۱۸) به قتل رسیدند و خانقاه هایی نیز ویران شد. برخی مشایخ بزرگ برای حفظ جان مهاجرت کردند و در نقاط مرکزی ایران و یا آسیای صغیر بساط خود را گسترده کردند.

مغولان دارای قوانین و رسوم خاصی بودند که خرافات عوامانه نیز از جمله آنها محسوب می شد و با این بعد از اسلام آوردن غازان خان بسیاری از رسوم از بین رفت اما تاثیر خود را بر جامعه ایرانی باقی گذاشت. به قول دکتر صفا «نتیجه چنین واقعه دردناک مداومی که در مدتی طولانی انجام گیرد طبعاً در هم ریختن مبانی حیات جامعه مغلوب و راه یافتن انحطاط و ضعف و زبونی در آن قوم و پیدا شدن مفاصل مختلف اجتماعی است.» (صفا، ۱۳۶۹: ۷۷)

اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران پس از هجوم مغولان دستخوش تغییر و تحولات گوناگونی شد. این تغییرات بر عرفان و تصوف نیز تاثیر عمده ای نهاد. اوضاع عرفا متصوفه هم دستخوش همین تغییرات بود. در حمله مغول دو عارف نامی ایران، شیخ نجم الدین کبری (مقتول ۶۱۸) و شیخ فرید الدین عطار (۵۴۰-۶۱۸) به قتل رسیدند و خانقاه هایی نیز ویران شد. برخی مشایخ بزرگ برای حفظ جان خود به نواحی مرکزی ایران و یا آسیای صغیر مهاجرت کردند. با این اتفاق به دلیل سرخوردگی مردم از حکومت و ناامیدی و وحشتی که از حمله مغول به آنها دست داده بود از سویی خانقاه و بساط تصوف رواج پیدا کرد؛ از طرفی هم گسترده شدن آن موجب انحطاط شد و دراویش و قلندران دروغین نیز خود را در میان مشایخ راستین جا زدند. (سجادی، ۱۳۷۵: ۱۰۶)

زرین کوب درباره علت مهاجرت خانواده بهاء ولد دلایلی را ذکر می کند که یکی از آن ها تعریض بهاء ولد بر سلطان و بدعتگر خواندن اوست که موجب کدورت گردیده است. دلیل دیگری نیز در میان است و آن وجود شیخ فخر رازی است که در این زمان از بزرگان فلاسفه به شمار می رود و آرای وی مورد نفی بهاء ولد قرار می گیرد زرین کوب در این



باره نوشته است: « تعریض های گزنده و انتقادهای تندی که او در مجالس وعظ از فخر رازی و حامیان تاجدار او می کرد البته خصومت آن ها را بر ضد وی بر می انگیخت. سلطان و حکام و عمالش را در حق وی برگمان می نمود و اقدام به مهاجرت از قلمرو سلطان را در نزد وی به صورت ضرورت جلوه می داد. » (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۳۵)

۲-۱-۳. دیگری و دگر اندیشی

«دیگری» در تعریفی عام هرکس یا چیزی است که از «خود» «من» / «ما» به حساب نیاید. بسته به آنکه در زمینه ها و بسترهای مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، «خود»، «ما» چگونه تعریف شود، «دیگری» نیز متناسب با آن تغییر خواهد کرد. در نخستین لایه، دیگری، هر فرد، موجود و مجموعه ای غیر از خود من (غیر از بدن من) است. در این تعریف، حتی نزدیکترین افراد خانواده و دوستان نیز دیگری محسوب می شوند.

در سطحی گسترده تر، «ما» میتواند دلالت بر هر مجموعه و دسته ای از افراد داشته باشد که بازنجیره ای از علایق، مشترکات و زمینه های یکسان به یکدیگر پیوسته اند. در این تعریف، گاه شهروندان یک شهر، تشکیل «مایی» جمعی می دهند، گاه پیروان دینی خاص، «مایی» ویژه پدید می آورند و گاه طرفداران هنرپیشه ای جنجالی، هویت جمعی مشترکی برای خود تعریف می کنند. تعریف «ما»، عموماً همراه با تعیین ملاک ها و شاخصه هایی برای تمایز دیگری است و این ملاک ها در بسیاری از موارد اسبابی است برای نفی هویت و دستکم انگاشتن دیگری یا اعمال تبعیض علیه او و محروم کردنش از حقوق و فرصت های مشروع، پذیرش دیگران آنگونه که هستند، مادام که قانونی را نقض نکرده اند. از ویژگی های جامعه ای سالم و تکثر گرا است. هر جا که تمایز «ما» از «دیگری» سبب شکل گیری تبعیضی شود، باید به مقابله با آن برخاست (شیخ رضایی و همکاران، ۱۳۹۱، ص ۱۷۲).

با توجه به این مطالب، دیگری دارای ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی است که در این پژوهش به بعد مذهبی آن توجه شده است. دگر اندیش در این بعد کسی است که اعتقاداتی خارج از مرز معتقدات دیگران دارد و هر فردی که معتقد به مذهب یا رویه ایست می تواند پیروان مذاهب دیگر را «دیگری» بداند. در این بعد، افراد مختلف روابط و تعاملات گوناگونی را با دگراندیشان دارند که در این پژوهش در مورد دو تن از شاعران ایران مورد بحث قرار می گیرد.

۲-۲. نظام فکری ناصر خسرو و مولویو تعامل با دگراندیشان

۲-۲-۱. ناصر خسرو

ناصر خسرو در دورانی زیسته که سرزمین خراسان بر اثر تسلط ترکان دارای اغتشاش و فساد بوده و اختلاف مذاهب نیز در آن بیداد می کند. او پس از تحول روحی که پس از چهل سالگی رخ داده مامور به نشر مذهب اسماعیلی گردیده است و « خلفای فاطمی را یگانه فرمانروایان قانونی و نگهبان بستان خدا می داند و به نظر او هر کشوری را به سوی امام بابی است. » (رفیعی، ۱۳۸۶: ۱۴) به همین دلیل دشمنان وی از میان متعصبان رو به افزایش گذاشت. او که گرفتار مخالفت بسیار شدید سلاجقه با شیعیان بود ناگزیر به تهمت بددین و قرمطی و ملحد و رافضی بودن ترک وطن گفت تا از شر



ناصیبیان رهایی یابد. این اختلاف میان او و ناصیبیان تا پایان عمر ادامه داشته و در دیوان وی مشخص است. در زادالمسافرین آنها را جهال خوانده است. (زادالمسافرین چاپ برلین ص ۴۰۲)

بنا بر نوشته ادوارد براون، اشاراتی به عدد مرموز هفت و به اصل اساس که عقاید اسماعیلیه است در شعر او دیده می شود. (براون، ۱۳۶۹، ج ۳، ۴۲۸) ناصر خسرو با توجه به تعصب دیتی بیشتر به عنوان متکلمو متشرع مطرح است تا فیلسوف. می توان گفت فلسفه در خدمت کلام قرار دارد.

بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند
کر نور هر دو عالم و ادم منورند (دیوان ۱۷۴)

تا اساس تنم به جای بود نرم جز که بر طریق اساس (دیوان، ۲۲۵)

از آثارش بر می آید که پس از بازگشت از مصر و سر سپردگی به خلفای فاطمی، بسیار پارسا و متقی شده از شرابخواری حذر کرده و مدام روزه می گرفته و به خود ریاضت می داده که احتمالاً جهت توبه از اعمال گذشته بوده است «حتی به درج ریاضت شاقه و به قول خودش ترک حلال در زهد مبالغه و در به جا آوردن احکام شرعیه اعم از واجبات و مستحبات مواظبت می کرده است». (رفیعی، ۱۳۸۶: ۱۵) در این زمان در تشیع به آل علی و دوست داری اهل بیت رفض خلفای ثالثه و یاد از واقعه کربلا اظهار حزن و ماتمرداری از آن واقعه و دشمنی با دوستان معاویه به اندازه یک شیعه صفوی متعصب بوده است، چنان که اشعار و آثار او حاکی از این مطالب است به علاوه این که عباسیان ابو حنیفه شافعی مالک بن حنبل همه اهل سنت و علمای آنها که آنها را ناصبی می خواند مورد طعن قرار می دهد.

بوحنیفه شافعی را بر حسین و بر حسن چون گزیدی همچو بر شکرشخار ای ناصبی
نور یزدان از محمد وز علی اولاد اوست تو برونی با امامت زین قطار ای ناصبی (ناصر خسرو، ۱۳۶۷: ۴۶۵)

وی در مصر به حضور خلیفه فاطمی رسیده به آیین باطنی گروید و با طی مراتب و مدارج از مرتبه مستجیب، مأذون و داعی گذشت و از خلیفه فاطمی لقب حجت خراسان یافت. به عقیده علی دشتی «گرایش او به آیین فاطمیان شیفتگی تعصب حدود ناپذیرش در این مذهب او را بیش از هر عامل منزوی کرده است.» (دشتی، ۱۳۸۳: ۷۷)

برخی باطنیان را از روشنفکران تاریخ اسلامی دانسته اند که فریاد اعتراض زمانه در برابر حکومت ظالمان بوده ولی به دلیل سرکوبی همه جانبه تبدیل به آنارشیسیم شده است. (رون، ۱۳۸۶: ۱۱۳) جلال آل احمد در کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران، ناصر خسرو را روشنفکری آگاه به مسایل دنیای معاصر خود می داند. (آل احمد، ۱۷۷)

در اعتقاد ناصر خسرو راه برون رفت از نابسامانی اجتماعی و مذهبی، مبارزه است نه راه عرفان که متصوفه پیشنهاد می کنند. وی تقلید را باطل می شمارد و به خردگرایی دعوت می کند. در قصیده ابوالهیثم این اعتقاد به علم و حکمت برای بیداری مردم زمانه مستقیماً بیان شده است: «اگر به سبب استیلاء جهل بر خلق بایستی که حکما و علما خاموش بنشستندی



و حکمت نکردندی، حکیم الحکما خاتم الانبیا محمد مصطفی بایستی که این گنج حکمت و کان حقایق العلوم را که قرآن کریم است به خلق ندادندی...» (ناصر خسرو، ۱۳۳۲: ۱۲)

۲-۱-۲-۱. تعامل ناصر خسرو با دگراندیشان

در سپهر اندیشگی ناصر خسرو هر کسی که خارج از اعتقادات وی یعنی شیعه باطنی باشد «دیگری» محسوب می شود و به همین جهت با هیچ یک از فرقه ها تعامل مثبت ندارد. زبان ناصر خسرو در مواجهه با فرقه های مختلف تند و تیز و منتقدانه است. «از معتزله اغلب به عبارات متین حرف می زند و به آنها طعن نمی کند ولی اغلب به مذاهب و طرق دیگر اسلامی و مخصوصا به آنها که در خراسان رواج داشت مانند کرامیه و حروریه و لیالی و حنابله و همه مذاهب ظاهری بد می گوید حتی بر قرامطه لحسا هم که طریقه آنان با عقیده او فرق زیادی نداشت طعن می کند.» (تقی زاده، ۱۳۷۹: ۹۷-۹۸)

به این ترتیب پیداست که ناصر خسرو بر اساس اعتقادات اسماعیلیون، جز این فرقه را قبول ندارد و حاضر به پذیرش این نکته نیست که ممکن است در مواردی نیز حق با آنها باشد.

بیشترین انتقادات وی بر ناصبیون است که آنها را بسیار نام برده و در شمار حیوانات قرار داده است.

ناصر خسرو بر گروه های مختلفی همچون: علما و معتقدان فرق انتقاد وارد کرده است. وی به طور کلی علما و فقها و حکام و معتقدان فرق را که اعتقاد وی را قبول ندارند از شمار حیوانات می داند و صفتهای بدی به آنها نسبت می دهد که در مواردی می تواند درست باشد. با توجه به اوضاع اجتماعی دوره ناصر خسرو که پیشتر گفتیم، فساد حاکم بر جامعه موجبات فساد همگانی و نزاع های فرقه ای را فراهم نموده و جنگ و دعواها جنبه سیاسی و یا شخصی به خود گرفته است.

انتقاد از علمای و فقها

ناصر خسرو علمای زمان خود را که غرق در فساد هستند بسیار بد گفته و مستقیمان آنها را سزاوار دانسته است در حالی که بر منبر نشسته اند. زبان ناصر خسرو مبتنی بر هجو است. «در اصطلاح ادبی هجو به نوعی شعر اطلاق می شود که بر پایه نقدی گزنده و دردانگیز بنا می شود و گاهی به سر حد دشنام یا ریشخند مسخره آمیز و درد آور می رسد (حلبی، ۱۳۶۴: ۳۳). به عبارت دیگر هر گونه تاکید بر زشتی های وجودی یک چیز خواه به ادعا و خواه به حقیقت هجو است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۴: ۵۲) در این ابیات ناصر خسرو چنین ویژگی را می بینیم.

منبر عالمان گرفتستند	این گروهی که از در دارند
روز بازار ساخته ابلیس	وین سفیهانش روی بازارند...
بد دل و دزد و جمله بی حمیت	روبه و شیر و گرگ و کفتارند
بی بر و میوه دار هست درخت	خاصه پربار و عامه بی بارند (ناصر خسرو، ۱۳۶۷: ۱۲۶)



در این قصیده صفتها و کارهای بسیاری را به این عالم نمایان نسبت داده از جمله: دروغ، زنا، میخواری، خوردن مال یتیم، عیب و عار دین و...

کز حيله مر ابليس لعين را وزراييد	ای حيلت سازان جهلا نيک پديد است
در وقت شما بند شريعت بگشايد	چون خصم سر کيسه رشوت بگشايد
نه در خور نعلي که بپوشيد بيايد (همان: ۱۲۴)	با جهل شما در خور نعليد به سر بر

ناصر خسرو علمایی را که بر سر منبر برای عده ای او باش وصف حور و بهشت را می گویند مورد طعن قرار داده و آنها را با خرابی مقایسه می کند که با شنیدن وصف جو شادی می کنند.

از بهشت و خوردن و حوران همی زين سان کنند	بر سر منبر سخن گویند مراو باش را
چون حدیث جو کنی بی شک خرابان کنند	بانگ بردارند و بخروشند بر امید و حور

(همان):

(106)

در قصیده دیگری، فقهای رشوه خوار زمان را به شیطان مانند می کند (ناصر خسرو، ۱۳۶۷: ۹۷)

انتقاد از فرقه ها

در انتقاد از فرقه ها ناصر خسرو مستقیماً بر آنها تاخته و نام می برد و اعتقاداتشان را به سخره می گیرد و آنها را نادان و کور و کر می نامد:

جستیم ز مختار جهان داور رهبر	از شافعی و مالکی و قول حنیفی
در عجز بیچیدند این کور شد آن کر (همان: ۱۵۹)	چون چون و چرا خواستم و آیت محکم

از ویژگی های مهم مذهب ناصر خسرو حب اهل بیت است که در زمانه ستیز با آل علی، با شجاعت و آشکارا آنها را بیان می کند:

مونس من حب رسول است و آل (ناصر خسرو: ۲۵۲)	بادل رنجور در این تنگ جای
تو نیزش خوان اگر هستی مسلمان (همان: ۳۱۵)	اگر کرار خواند احمد جز او را

با اعتقاد راسخ وی به امامت علی و فرزندان، دشمنی کامل با اهل سنت به ویژه ناصبیان دارد و آنها را بدترین فرقه ها می شمارد. به عقیده ناصر خسرو معتزلی و رافضی و قرمطی همه اهل حکمتند ولی ناصبی کوردل جاهل آنها را با نگاهی تمسخر آمیز می نگرد:

رافضی و قرمطی و معتزلی (همان: ۴۴۸)	نام نهی اهل علم و حکمت را
------------------------------------	---------------------------

درباره مدارا نمودن وی با یهود و ترسا گفته اند به این دلیل بوده است که اینان در دستگاه خلفای فاطمی نفوذ داشته اند و بیشتر مشاغل مهم در دست آنان بوده است. (محقق، ۱۳۶۳: ۳۵۲)



در قصیده ای طولانی با ردیف «ای ناصبی» که خطاب به ناصبیان سروده، صفات ذمیمه بسیاری را به آنها نسبت داده و به طور مستقیم و غیر مستقیم آنها را نادان، دارای مغز خمار، بی علم و پر غوغا، خاکسار، نامرد، بی ازار، خر و... خوانده است.

در همین قصیده از این که ابو حنیفه و شافعی را بر حسن و حسین برتری داده اند انتقاد کرده و تلویحا خلفای سه گانه را سنگ و بید و چنار بی بر خوانده است:

گر چه اندر رشته درهم کشندش چون بود
من ز دین در زیر بار و بارور خرما بنم

سنگ هر گز یار در شاهوار ای ناصبی..

تو به زیر بیدی و بی بر چنار ای ناصبی

(ناصر خسرو، ۱۳۶۷: ۴۶۴-۴۶۵)

ناصری را چشم کور است و تو خورشید منیر
زین قبل مر چشم کورش را به تو دیدار نیست

(همان: 77)

در قصیده دیگری ضمن بیان راه درست خداشناسی که در دست فرزندان امیر المومنین است از این که ناصبی این خازن علم را نمی شناسد تعجب نموده و او را خر می خواند:

خازن علم قران فرزند شیر ایزد است
ناصری گر خر نباشد زوش چون باید رمید؟

(همان: 96)

«خر» تکیه کلامی است که ناصر خسرو در مورد مخالفان زیاد به کار برده و پیداست که در نگاه او این کلمه منتهای حماقت طرف مقابل را می رساند که نمی تواند خوب و بد را تشخیص دهد:

شیر خدای بود علی، ناصبی خر است
زیرا همیشه می برمد خر ز هیبتش

نزدیک خران خلق ایراک
همواره چنین ذلیل و خوادم

ای جاهل ناصبی، چه کوشی
چندین به جفا و کارزارم؟

(همان: ۲۱۵)

(همان: ۲۸۶)

نمونه های دیگری از این اتهامات را می توان در صفحات ۳۷، ۶۵، ۴۷، ۳۹، ۹۵، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۷۲، ۴۴۸ و... مشاهده نمود که همگی دلیل بر تعصب ناصر خسرو بر عقیده خود و باطل دانستن عقاید دیگر است.

۲-۲-۲ مولوی

مولوی در زمانه ای پر آشوب می زیست و تحت تاثیر تعالیم عرفانی و تصوف زمان خود و پیش از ان قرار دارد به همین دلیل می توان تفاوت اشکاری میان بیان او با بیان ناصر خسرو یافت. «مولانا جلال الدین در زمان خود و بعد از مرگش تاثیر فراوان در بسط و گسترش عرفان اسلامی داشته و همواره مورد توجه بزرگان دانش و ادب و فلسفه و عرفان بوده است. آن مرد بزرگ مذهب حنفی داشت اما از هر گونه تعصب بر کنار بود و می گفت: من با هفتاد و سه مذهب یکی ام.» (سجادی، ۱۳۷۴: ۱۵۱)



یکی از مهمترین زیرساختهای فکری مولانا را وحدت وجود تشکیل می دهد. نظریات عرفانی که در ایران بعد از اسلام مطرح است در یونان و هند هم رواج داشته است، « وحدت وجود که هم در میان آیین هند رواج دارد و هم در میان فلسفه ی نوافلاطونی، در میان صوفیان ما هم به خصوص از زمان ابن عربی به بعد رواج بیشتری پیدا کرد. » (آریا، ۱۳۸۱: ۲۷)

هرمان اته (۱۸۴۴ - ۱۹۱۷) در «تاریخ ادبیات ایران» و آثار دیگرش در باره مولانا و اندیشه و آثارش مفصلاً مطالبی نوشته و او را نه تنها بزرگترین شاعر عارف جهان اسلام، بلکه بزرگترین شاعر وحدت الوجودی جهان دانسته است. (ر.ک. اته، ۱۳۵۲: ۲۵۴) مولانا را می توان به طور غیر مستقیم تحت تاثیر مکتب ابن عربی دانست. ابن عربی مبدأ اندیشه وحدت وجودی است و بر عرفای پس خود تاثیر فراوان به جا گذاشته است. زرین کوب معتقد است ابن عربی با توجه به وحدت خلق به حق و عشق خلق به او این نظریه را مطرح کرده است زیرا همچنانکه هر چیز به جنس خود عشق می ورزد در عالم همه چیز مجذوب منشا اصلی خلقت یعنی خداست. (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۲۰)

از منظر مولانا و اخلاق آرمانشهری او در تمامی ادیان آسمانی راه هایی برای رسیدن به حق تعبیه شده اما آدمی در اثر بسته شدن چشم دل و عصبیت های جاهلانه به بیراهه می رود. پس لازم است با او با رفق و مدارا برخورد کرد و به همین دلیل یکی از خصوصیات اخلاقی مرد کامل آرمانشهری مولانا عدم تعصب جاهلانه است چرا که پیر می داند اختلافها از نظرگاه است. (موحدی نژاد، ۱۳۸۹: ۱۱۰)

در حکایت گرد آمدن ساحران نزد فرعون ضمن بیان این نکته که قصه منازعت چهار کس جهت انگور

چار کس را داد مردی یک درم

آن یکی گفت این به انگوری دهم

(مولوی، ۱۳۷۰: ۳۲۸)

معلوم می دارد بیشتر اختلافات شایع در بین خلق عالم لفظی ست و از تفاوت در طرز تلقی آنها ناشی است، خود در عین حال گواه دیگر برین دعوی است که زبان و قال نباید مایه اشتباه و اختلاف شود، باید به درون و حال نظر داشت. پیدا است که آنکه جوایای حق است از اختلاف لفظ ها به خطا نمی افتد. (زرین کوب، سرنی: ۵۱)

از این داستان معلوم می شود در جایی که مولوی زندگی می کند افراد مختلف با ملیتهای گوناگون زندگی می کنند و همگی با این که زبان هم را نمی فهمند در کنار هم هستند همچنین صدقه دادن به فقرا گاهی به شکل جمعی است و چند نفر باید با یک سکه خرید کنند و هر یک خواسته ای دارد که با دیگران مخالف است. از سویی در این روزگار هیچ کس حرف دیگری را قبول ندارد و هیچکدام بر سر یک چیز توافق ندارند. البته تفسیر مولوی از این داستان این است که در تمام مکاتبه خدا جوی هستند ولی خدا را با نام های مختلف می خوانند و علت نزاع میان فرقه ها و ادیان نیز همین است.



همه چیز در جان انسان است و نور و تاریکی را از درون باید جست می گوید:

گر نظر در شیشه داری گم شوی
زان از شیشه است اعداد دوی
ور نظر بر نور دتاری وارهی
از دوی و اعداد جسم منتهی
از نظر گاه است ای مغز وجود
اختلاف مومن و گبر و یهود
(مولوی، ۱۳۷۰: ۳۹۱)

مولوی هممادیان را قابل احترام می داند و تعصب بی جا را از نادانی و خامی می داند و آدم متعصب را به جنینی تشبیه می کند که هنوز به تکامل نرسیده و نمی توان تشخیص هوب و بد بدهد:

سختگیری و تعصب خامی است
تا جنینی کار خون آشامی است
(همان: ۳۹۲)

وی ضمن احترام به آیین مسیح معتقدات هر دین را پذیرفته و انتقادی بر پیروان آنها وارد نمی کند و می گوید در هر دینی آیین خاصی وجود دارد که پیروان آن ملزم به انجامش هستند و هیچ یک بد نیست:

مصلحت در دین ما جنگ و شکوه
مصلحت در دین عیسی غار و کوه
(همان: ۹۴۴)

شفیعی کدکنی در تحلیل داستان وزیر مکراندیش و فرقه های او در بین پیروان عیسی چنین می گوید:

حقیقت دین جز یکرنگی نیست و اگر به تعصبها آلوده شود نمی تواند روح انسان را از خودی خود خالی کند (۱۳۸۲: ۹۷)

بنابر نظر زرین کوب تکریم مولوی نسبت به علی (ع) هم به خاطر تکریم شیعه نیست: «اظهار این مایه تعظیم و اکرام در حق حضرت البته مبنی بر تولای علی و اهل بیت هست اما حاکی از تایید مقالات شیعه و یا انس با آن مقالات نیست.» (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۴۵۶-۴۵۷)

مولوی دارای مذهب حنفی است و اعتقادی به تشیع ندارد ولی در داستان باغبان و تنها کردن صوفی و فقیه و علوی، مولوی آشکارا از علوی دفاع می کند و باغبان را خارجی می داند:

با شریف آن کرد آن دون از کجی
تا چه کین دارند دایم دیو و غول
خویشان را بر علی و بر نبی
هر که باشد از زنا وز زانیان
گر نبود از نتیجه مرتدان
.. آنچه گفت آن باغبان بوالفضول
حال او بد دور از اولاد رسول
این برد ظن در حق ربانیان
چون یزید و شمر بر آل رسول
بسته است اندر زمانه بس غبی
کی چنین گفتم برای خاندان
که کند با آل یاسین خارجی
(مولوی، ۱۳۷۰: ۲۶۵)

با وجود این که شیعه نیست، «کسانی را که خلافت پیغمبر را حق الهی خاندان او نمی داند و آنها را که مستقیماً با علی به جنگ برخاسته اند خوارج می نامد.» (صولتی، ۱۳۷۷: ۲۴۹) این مطلب نشان می دهد او در عقیده خود تعصبی ندارد و گمان نمی کند تنها او بر حق است و تنها مواردی را که هب نظرش خلاف عقل و منطق می آید به سخره گرفته است مانند زمانی که از عزاداری روز عاشورا با تمسخر یاد کرده است.



مولوی نیز همچون سنایی آل یاسین را محترم می دارد و از راهی که آنها رفتند و راه دین واقعی بود یاد می کند :

خدایا در رسان جان را به جان هابدان راهی که رفتند آل یاسین (مولوی، ۱۳۷۰: غزل ۱۸۹۸)

از حسین به نام روح سلطانی و شاهنشاه یاد می شود که با توجه به بقیه اشعار مولانا و سیاق گفتار سوم دفتر ششم که داستان مذکور، بخشی از آن است، مقصود سلطان عشق است. (نک: صفوی، ۱۳۸۶) در قصه مرثیه اهل حلب، مولوی با بیان گریه و زاری آنها برای امام حسین در روز عاشورا و پرسش و پاسخ مردی غریب، آشکارا بر عزداران طعن می زند که پس از سالیان سال برای روحی که به بهشت رفته گریه می کنند. اما در این حکایت حرف زشتی به اینان نسبت نداده و تنها از زبان مرد غریب آنها را نکوهش کرده است:

گفت آری لیک کو دور یزید کی بدست این غم چه دیر ایجا رسید..

خفته بودستید تا اکنون شما که کنون جامه دریدیت از عزا

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان زانکه بدمرگی است این خواب گران (مولوی، ۱۳۷۰: ۹۵۹)

علامه جعفری بر خلاف کسانی که بر مولوی خرده گرفته اند معتقد است دلیل این طعن، اختلاف مذاهب در دوره حمله مغول و دستاویز شدن این گونه مراسم برای تسلط بیگانگان است. (جعفری، ۲۹۳: دیدگاه دیگری نیز اظهار نظر مولوی را عقیده ای عارفانه می داند نه در ارتباط مستقیم با عزاداری عاشورا. (رک: صولتی، ۱۳۷۷: ۲۶۴)

با وجود این که مولوی دارای تعصب نیست و زبان ملایمتری نسبت به ناصر خسرو دارد اما در مواردی هم برخی را در جایگاه حیوان قرار داده است. در نظر مولوی نیز «خر» و «گاو» جزو احمق ترین حیواناتند و انسانهای نادان نیز همانند آنها هستند. در ادبایت مولوی، به هیچ یک فرقه های مسلمان چینیستی داده نشده ولی خطاب به کل کسانی که حق را قبول ندارند و خدا را نیم شناسند چنین گفته است:

هر کو به جز حق مشتری جوید نباشد جز خری در سبزه این گولخن همچون خران جوید چرا

(مولوی، ۱۳۷۶: ۶۲)

راجع به کسانی که از دنیا به مادیات آن و اب و علف راضی شده اند نیز چنین سروده است:

برو برو که به بز لایق است بزغاله برو که هست ز گاوان حیات گوساله

برو برو که خران گله گله جمع شدند خر جوان و خر پیر و خر دو یک ساله

ز ناله تو مرا بوی خر همی آید که خر کند به علف زار و ماده خر ناله

دماغ پاک بیاید برای مشک و عبیر گلوله های پلیدی برای جلاله

در آن زمان که خران بول خر به بو گیرند زهی زمان و زهی حالت و زهی حاله

میا میا که به میدان دل خران نرسند به صد هزار حیل می رسند خیاله

دلاله کیست بلیس این عروس دنیا را عروس را تو قیاسی بکن ز دلاله

(مولوی، ۱۳۷۶: ۸۹۷)



در ابیات زیر نیز به گاو پرستان حمله کرده و آنها را خر خوانده است. این نوع طعنه زدن به غیر مسلمانان از نظر مولوی مجاز است زیرا پرستش گاو بابتی جداست که هیچ ارتباطی به فرقه های خدا پرست ندارد و نمی توان آنها را قابل احترام دانست او تنها کسانی را که خدا پرست هستند قبول دارد و از بی احترامی به آنها اجتناب می کند ولی درباره گاو پرستان چنین می گوید:

یاوه شدستند بی شکال و فساری	جمع خرائی نگر که گاوپرستند
توبه کنید و روید سوی مطاری	رو به خرائی گو که ریش گاو بریزاد
وحی پذیرنده ای و روح سپاری	تا که شود هر خری ندیم مسیحی

به این ترتیب «دیگری» در نظر مولوی غیر پرستان هستند و هیچ یک از خدا شناسان از نظر او «دیگری» و مورد غضب نیستند و می توان با آنها تعامل داشت.

گشت عقلت صید سحر سامری	پیش گاوی سجده کردی از خری
اینت جهل وافر و عین ضلال	چشم دزدیدی ز نور ذوالجلال

(مولوی، ۱۳۷۰: ۲۵۹)

نتیجه گیری

در بررسی این پژوهش ضمن بیان نکاتی درباره اوضاع اجتماعی فرهنگی و مذهبی قرن پنجم و هفتم متوجه شدیم که این دو دوره از دورانهای مهم در تاریخ ادب فارسی بوده است که به دلیل نفوذ بیگانگان در کشور و فساد ناشی از غلبه ترکان و مغولان بی فرهنگ که در جامع ایرانی به عنوان قومی سلطه گر چنگ انداخته اند، اوضاع سیاسی و مذهبی دگرگون شده و فرقه های مختلف بال و پر گرفته با استفاده از غفلت و فساد حکام و علما و فقها که در فکر منفعت خود هستند به تبلیغ مواضع عقیدتی پرداخته اند. از سویی وجود خلیفه در بغداد و موافقت وی با حکام وقت ایران در قرن پنجم موجبات تکدر خاطر فرقه اسماعیلی را که خود دعوی خلیفگی دارد فراهم نموده است و فرقه اسماعیلی به عنوان یکی از مبعوض ترین فرق اسلامی همواره در فشار و ظلم قرار دارد. در قرن هفتم نیز با وجود وضعیتی مشابه، به دلیل خرابی ها و کشتارهای وحشیانه مغولان وضع فرقه ها به گونه ای دیگر درآمده است. در این دوره تصوف غلبه دارد و بیشتر گوشه نشینی و خلوت مردم را به خود مشغول داشته. ناصر خسرو به دلیل اعتقاد وافر به مبارزه علنی و هم به دلیل بغض و کینه ای که از سوی خلیفه و حکام وقت نصیب او شده دیگران را به طور کلی خارج از دین و در شمار حیوانات دانسته و با زبان تند و تیزی آنها را نقد کرده است اما مولوی به دلیل گرایش به وحدت وجود فرقه های مسلمان و حتی ادیان دیگر را محترم می شمارد و جز در مواردی اندک که با زبان تمثیل از آنها انتقاد نموده مطلبی خلاف عرف و اخلاق بیان نکرده است اما در مورد کسانی که خارج از دایره خداشناسی هستند مانند بت پرستان و گاو پرستان زبانش کمی تند تر گشته و آنها را خر و حیوان خطاب ساخته با این وجود این لحن مولانا ناآگاهی آنها را می رساند ولی هجوی که نشان دهد آنها را از نظر اخلاقی و عملی نیز بد می داند انجام نگرفته است. به نظر می رسد مولوی بر خلاف ناصر خسرو اعتقاد و بی اعتقادی افراد را از درون خود آنها می داند و به ناآگاهی و نادانی نسبت می دهد ولی ناصر خسرو مردمی را که او را قبول



ندارند به طور کلی هجو نموده و صفات بد بسیاری به آنها نسبت می دهد و از دایره اخلاق خارج می شود. این نوع برخورد را می توان مقابله به مثلی دانست که ناصر خسرو در اثر تحمل ناملایمات و تبعید اجباری به دره یمگان و زندانی بودنش مرتکب می شود و عقده خود را اینچنین خالی می کند.

منابع

- آریا، غلامعلی (۱۳۸۱)، کلیاتی در مبانی عرفان و تصوف، چاپ سوم، تهران: انتشارات پایا.
- اته، هرمان (۱۳۵۲) تاریخ ادبیات فارسی، تهران: امیرکبیر.
- براون، ادوارد (۱۳۶۹) «تاریخ ادبی ایران از عهد صفویه تا عصر حاضر» چاپ ضیاءالدین سجادی و عبدالحسین نوایی، چاپ تهران.
- تقی زادهف سید حسن (۱۳۷۹) تحقیقی در احوال ناصر خسرو قبادیانی، تهران: فردوس
- جعفری، محمد تقی (شرح مثنوی معنوی،
- دشتی، علی (۱۳۶۲) نقشی از ناصر خسرو، تهران، جاویدان.
- دفتری، فرهاد (۱۳۷۶) افسانه های حشاشین یا اسطوره های فدائیان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: بی نا
- دشتی، علی (۱۳۸۳) تصویری از ناصر خسرو، به کوشش علی ماحوزی، تهران: زوار.
- راوندی، مرتضی (تاریخ اجتماعی ایران،
- رفیعی، زهرا (۱۳۸۶) خردگرایی در اشعار ناصر خسرو و ابوالعلاء معری، دانشگاه آزاد انار.
- رون، مهسا (۱۳۸۶) ناصر خسرو شاعری متعهد. نگرشی به اشعار ناصر خسرو از منظر جامعه شناسی ادبیات، نامه پارسی، ش ۴۴ و ۴۵ صص ۱۰۷-۱۲۸.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴) سر نی، تهران، علمی
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹) سر نی، تهران: علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، جستجو در تصوف ایران، چاپ ششم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- سجادی، سید جعفر (۱۳۷۴)؛ «فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی»، چاپ سوم، تهران: کتابخانه طهوری.
- سجادی، سید جعفر (۱۳۷۵) فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ج ۳، تهران: طهوری.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶) تازیانه های سلوک، ج ۲، تهران: آگاه.
- (۱۳۷۲) تازیانه های سلوک، تهران: آگاه
- شیخ رضایی، حسین، محمد خانی، مریمو همکاران (۱۳۹۱) تفاوت دیگری و اقلیت در ادبیات داستانی کودک و نوجوان، کتاب ماه کودک و نوجوان. صص ۷۱-۸۱.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹) تاریخ ادبیات ایران، تهران: فردوس
- صفوی سیدسلیمان (۱۳۸۶) ساختار کلی دفتر ششم مثنوی مولوی، کنفرانس بین المللی مولوی، تهران



- صولتی، قدرت (۱۳۷۷) معارفی از تشیع در مثنوی معنوی، با مقدمه محمد تقی جعفری، تهران، ابرون
- طالبیان، یحیی (۱۳۷۹) حب علی در شعر ناصر خسرو قبادیانی شاعر قرن پنجم هجری، نشریه فرهنگ، ش ۳۳-۳۶ صص ۱۵۳-۱۶۳.
- گلینارلی، عبدالباقی (۱۳۶۳) مولانا جلال الدین، ترجمه توفیق سبحانی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- محقق، مهدی (۱۳۶۳) تحلیل اشعار ناصر خسرو، چ ۴، تهران: دانشگاه تهران.
- موحدی نژاد، فاطمه (۱۳۸۹) تحلیل و بررسی اخلاق در آرمانشهر مولانا، پایان نامه کارشناسی ارشد ادبیات به راهنمایی مهدی شریفیان، دانشگاه بوعلی سینا
- مولوی، جلال الدین (۱۳۷۶) کلیات شمس تبریز، به اهتمام و تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۷۰) مثنوی معنوی، به کوشش و اهتمام رینولد نیکلسون، تهران: بهراد.
- ناصر خسرو (۱۳۳۲) جامع الحکمتین، تصحیح هانری کربن و محمد معین، تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
- (۱۳۶۷) دیوان اشعار، به اهتمام و تصحیح مجتبی مینوی، تهران: دنیای کتاب.
- یوسفی، محمدرضا، عشقی، طلیعه (۱۳۸۶) سیمای حضرت فاطمه در آینه شعر حکیم سنایی و ناصر خسرو، فصلنامه شیعه شناسی، سال ۵، ش ۱۷ صص ۱۹۵-۲۱۳.